**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020717**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

من در جلسۀ قبل برخورد امام صادق و ابن ابی لیلا را نقل کردم، امروز هم یک مقداری تا جایی که رسیدم برخورد امام صادق با ابوحنیفه را جمع‌بندی کردم. یعنی بحث ما در واقع این بحث مقدمه است برای این که آیا امام صادق علیه السلام از فتوای ابوحنیفه تقیه می‌کرده یا نمی‌کرده؟ مقدمۀ برای این بحث هست. امام صادق روایت‌های متعددی هست از امام صادق که در آنها ذکری از ابوحنیفه وارد شده. در ملاقات‌های حضوری به خصوص در مسئله‌ای که مربوط به قیاس باشد امام علیه السلام نسبت به ابوحنیفه خیلی با قاطعیت برخورد دارند. با تعبیر ویحک، محاسن، جلد ۱، صفحۀ ۲۱۱، رقم ۸۰.

«اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَقِسِ الدِّينَ بِرَأْيِكَ» که در علل الشرایع، جلد ۱، صفحۀ ۸۶، رقم ۲ هست.

روایت بعدی‌اش هم رقم ۳ روایت جالبی است. و همینجور جاهای دیگری که امام علیه السلام قیاس ابوحنیفه را رد می‌کنند؛ کافی، جلد ۱، صفحۀ ۵۸، رقم ۲۰؛ دعائم، جلد ۱، صفحۀ ۹۱. و احیانا امام علیه السلام سؤالاتی از ابی حنیفه می‌کنند و ابو حنیفه پاسخ ندارد، یا پاسخی می‌دهند امام علیه السلام پاسخشان را رد می‌کنند، آن که پاسخ ندارد تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحۀ ۱۹، رقم ۲، یا ابو حنیفه پاسخ می‌دهد امام می‌گویند پاسخت درست نیست، کافی، جلد ۷، صفحۀ ۱۳۸، رقم ۷. این یک سری برخوردها هست.

البته یک برخورد در یک جایی وارد شده که کأنّ امام علیه السلام از ابوحنیفه تقیه کرده و خیلی هم یک کلام خاصی در مورد ابوحنیفه تعبیر کرده که در کافی، جلد ۸، صفحۀ ۲۹۲، رقم ۴۴۷ هست، سندش چون معتبر نیست من دیگر نه روایت می‌خوانم نه در موردش صحبت می‌کنیم. عمدتا یا باید مجموع روایات یک برخورد را تأیید کند یا سند معتبر باشد، این سند هم معتبر هست خب حالا کنارش می‌گذاریم. خلاصه در برخوردهایی که حضورا هست هیچ برخورد، برخوردی که امام علیه السلام بخواهد از ابوحنیفه، یعنی مؤید این باشد که از ابوحنیفه تقیه امام علیه السلام می‌کرده در روایت‌های معتبر ما نداریم. از آن طرف روایت‌هایی که درش اسم ابوحنیفه هست مثلا فتوای ابوحنیفه را برای امام صادق نقل کردند، خیلی برخورد امام به خصوص در بعضی مواقع خیلی شدید هست، مثلا در کافی، جلد ۴، صفحۀ ۲۵۹، رقم ۳۰ امام علیه السلام وقتی فتوای ابوحنیفه را کسی برایشان نقل می‌کند امام علیه السلام می‌گویند کذب و الله و اصم. و نه تنها این را هم امام می‌گویند، همین مطلب را هم همین ماجرا را هم برای عبد الله بن سنان نقل کردند که فلانی آمده داستان را نقل کرد و من بهش گفتم کذب و الله و اصم. از آن تندتر تعبیری که در حدیث ابی ولّاد حنّاط هست، آن داستان معروفی که در مکاسب هست و اینها، بعد می‌گوید فحججت تلک السنة فاخبرت ابا عبد الله علیه السلام بما افتی به ابو حنیفة فقال فی مثل هذا القضا و شبهه تحبس السماء مائها و تمنع الارض برکاتها. کافی، جلد ۵، صفحۀ ۲۹۱، رقم ۶.

و در ذیل این روایت هم او می‌گوید که آن داستان مُکاری هست، به اصطلاح آن مکاری من را راضی کرده، گفته حلال، می‌گوید این رضایتش به درد نمی‌خورد، «إِنَّمَا رَضِيَ بِهَا وَ حَلَّلَكَ حِينَ قَضَى عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ بِالْجَوْرِ وَ الظُّلْمِ» و این تعبیر.

یک جای دیگری، تنها چیزی که یک جایی من دیدم که امام علیه السلام مطلبی از ابوحنیفه نقل شده و امام به یک معنا آن مطلب را تأیید کردند، مطلب مهمی هم نیست، یک مطلبی امام صادق فرمودند، یک مطلب کوچکی هم یک کسی از ابو حنیفه نقل می‌کند، امام می‌فرمایند نه مطلب درستی است. ولی یک تعبیری هم در همانجا هست، در بعضی نقل‌هایش که آن هم یک نوع تخطئه است، حتی با وجودی که این را تأیید می‌کند کلا یک تخطئه‌ای هم توش هست. امام علیه السلام یک مطلبی را می‌فرماید، عبد الرحمن بن حجاج راوی است، می‌گوید ابوحنیفه اینجا یک نکتۀ اضافی دارد، یک نکتۀ خیلی کوچک خیلی غیر مهم و امام علیه السلام می‌گویند چی است؟ توضیح می‌دهد نکتۀ ابوحنیفه را، بعد امام علیه السلام، فقال ابو عبد الله علیه السلام لقد سمعها و هو هکذا. این مطلب را شنیده و هو هکذا. لقد سمعها احساس می‌کنم اشاره به این هست که این جزء قیاساتش نیست که به درد نخورد، روایت نقل کرده، خب حالا که روایت نقل کرده روایت درست است، یعنی اگر این هم یک نوع تخطئۀ آرایی که بر مبنای سمع نبوده، یک نوع آن هم تخطئه استفاده می‌شود.

**شاگرد:** مثل آن قضیۀ ؟؟؟ است از دیگری استفاده می‌شود

**استاد:** بله در واقع می‌خواهد بگوید که این مال خودش نیست، حالا شاید هم آن هم یک چیز دیگرش هست که این مال خودش نیست از دیگری استفاده کرده، آن هم یک تفصیل دیگر. ولی من حالا می‌خواهم سمعها را اینجور تفسیر نکنم یعنی سمعها عن طرق معتبر از طریق پیغمبر و امثال اینها، یعنی مستندش سماع و روایت معتبر هست و نه مستندش رأی خودش باشد که اگر رأی باشد که بی‌خود است، کأنّ اشاره به این هست که این ولو اصحاب الرأی هست ولی گاهی اوقات هم به استناد روایت هم مطلبی را گفته، آنهایی که به استناد روایت باشد خوب است، ممکن است لقد سمعها اشاره به این نکته باشد.

**شاگرد:** رأی در این مسئله دزدی است

**استاد:** نه دزدی است یعنی دو جور برخورد، یکی این که این مال خودش نیست، مال دیگری است، این مطلب. من اینجور نمی‌خواستم معنا کنم، به این مطلب توجه داشتم، حدس زیاد می‌زنم لقد سمعها ناظر به این نیست که می‌خواهد بگوید مال دیگری است، مفعول نیاورده، لقد سمعها عن غیره اگر تعبیر می‌کرد کأنّ می‌خواهد بگوید مال خودش نیست، لقد سمعها تکیه‌اش روی این است که سمع است نه رأی است، تکیه‌اش روی این هست که این سماع است، یعنی نظریۀ خودش نیست که بی‌خود باشد، این سماع است، خب سماع صحیح است. این این مطلب.

روایت‌های زیادی در مورد برخورد امام صادق با ابوحنیفه هست که یکی از آنها در این علل الشرایع هست که من حالا بعضی تکه‌های این روایت را هم می‌خوانم خوب هست. جلد اول باب ۸۱. حالا در این، من این چاپش با چاپی که توی کامپیوتر هست فرق دارد. اینجا این باب ۸۱ روایت‌های مختلف برخورد امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه توش هست، و این، ویلک، امثال اینها، ویلک لا تقس، تعبیرات مختلف، اتق الله و لا تقس الدین برأیک، همه اینها توی این هست حالا آنهایش را من، یک داستانی هم می‌گوید ابن ابی لیلا می‌گوید با ابوحنیفه پیش امام صادق رفتی، امام صادق چیز کرد، آنهایش را حالا ببینید آنها روایت جالبی است. آن که می‌خواهم چیز کنم این روایت هست:

«كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ غُلَامٌ مِنْ كِنْدَةَ فَاسْتَفْتَاهُ فِي مَسْأَلَةٍ فَأَفْتَاهُ فِيهَا فَعَرَفْتُ الْغُلَامَ وَ الْمَسْأَلَةَ فَقَدِمْتُ الْكُوفَةَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي حَنِيفَةَ فَإِذَا ذَاكَ الْغُلَامُ بِعَيْنِهِ يَسْتَفْتِيهِ فِي تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ بِعَيْنِهَا فَأَفْتَاهُ فِيهَا بِخِلَافِ مَا أَفْتَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ وَيْلَكَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ إِنِّي كُنْتُ الْعَامَ حَاجّاً فَأَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مُسَلِّماً عَلَيْهِ فَوَجَدْتُ هَذَا الْغُلَامَ يَسْتَفْتِيهِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِعَيْنِهَا فَأَفْتَاهُ بِخِلَافِ مَا أَفْتَيْتَهُ فَقَالَ وَ مَا يَعْلَمُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَنَا أَعْلَمُ مِنْهُ أَنَا لَقِيتُ الرِّجَالَ وَ سَمِعْتُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ صُحُفِيٌّ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنَ الْكُتُبِ» جعفر بن محمد دیگر کی است نعوذ بالله، من بالاتر از او هستم

**شاگرد:** استاد ندیده

**استاد:** استاد ندیده فقط کتاب مراجعه کرده، من استاد دیده هستم چی هستم.

«فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَ اللَّهِ لَأَحُجَّنَّ وَ لَوْ حَبْواً»

خلاصه هر جوری شده ولو پای پیاده می‌روم حج به جا می‌آورم. می‌گوید منتظر این بودم که یک کسی حج نیابی به ما بدهد که پول حج جور بشود با آن حج بروم.

«قَالَ فَكُنْتُ فِي طَلَبِ حِجَّةٍ فَجَاءَتْنِي حِجَّةٌ» یک حج نیابی جور شد و «فَحَجَجْتُ فَأَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَحَكَيْتُ لَهُ الْكَلَامَ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ أَمَّا فِي قَوْلِهِ إِنِّي رَجُلٌ صُحُفِيٌّ فَقَدْ صَدَقَ» راست گفته «قَرَأْتُ صُحُفَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» بله من از صحف مواریث انبیاء استفاده کردم، من استاد ندیدم ولی درست.

«فَقُلْتُ وَ مَنْ لَهُ بِمِثْلِ تِلْكَ الصُّحُفِ قَالَ فَمَا لَبِثْتُ أَنْ طَرَقَ الْبَابَ طَارِقٌ وَ كَانَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ الْغُلَامُ انْظُرْ مَنْ ذَا فَرَجَعَ الْغُلَامُ فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ» خود ابوحنیفه آمده «قَالَ أَدْخِلْهُ فَدَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَرَدَّ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ» ابوحنیفه به امام صادق می‌گوید «أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَ تَأْذَنُ لِي فِي الْقُعُودِ» اجازه می‌دهید بنشینم؟ امام علیه السلام کأنّ هیچی نشنیده. «فَأَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ يُحَدِّثُهُمْ وَ لَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ الثَّانِيَةَ وَ الثَّالِثَةَ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ فَجَلَسَ أَبُو حَنِيفَةَ مِنْ غَيْرِ إِذْنِهِ فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ جَلَسَ» بعد از این که بی‌اجازه نشست امام علیه السلام حالا رو کرد به، «الْتَفَتَ إِلَيْهِ فَقَالَ أَيْنَ أَبُو حَنِيفَةَ فَقِيلَ هُوَ ذَا أَصْلَحَكَ اللَّهُ» امام به اصطلاح «فَقَالَ أَنْتَ فَقِيهُ أَهْلِ الْعِرَاقِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَبِمَا تُفْتِيهِمْ» تو فقیه اهل عراق هستی، چی فتوا می‌دهی؟ می‌گوید «قَالَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ تَعْرِفُ النَّاسِخَ وَ الْمَنْسُوخَ قَالَ نَعَمْ قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدِ ادَّعَيْتَ عِلْماً وَيْلَكَ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ البیت [الْكِتَابِ] الَّذِينَ أُنْزِلَ عَلَيْهِمْ» یا انزل آن کتاب علیهم «وَيْلَكَ وَ لَا هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّنَا صلی الله علیه و آله مَا وَرَّثَكَ» بله ورَّثَ، اینجا باید اورث باشد حالا «مَا وَرَّثَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفاً» لغةً اینجا باید اورث باشد

**شاگرد:** ورّث به معنای اشراک در وراثت در لغت آمده، اینکه در اینجا معنایش می‌خواند با اینجا

**استاد:** بله، حالا اورث اگر باشد که روشن است، اورث در اینجاها مناسب‌تر هست، آن حدیث معروفی که ابوبکر نقل می‌کند آن حدیث در چیز انا معاشر الانبیاء لا نورث کما اینکه ضبط کردند این شکلی حالا به هر حال.

«فَإِنْ كُنْتَ كَمَا تَقُولُ» بعد امام علیه السلام شروع می‌کند چیز کردن و محاکمه کردن ابوحنیفه و این روایت خیلی مفصل و جالبی هست و بسیاری از نقل‌های دیگری که اینجا هست ظاهرا این روایت مفصل است، تکه تکه تکه خلاصه قطعه قطعه شده، بعد ذیلش یک چیزهایی هست که آنهایش را من ذیلش را هم دیگر نمی‌خوانم بخوانید روایت جالبی هست و آن، علی ای تقدیر برخوردی که امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه دارد در نقل‌های معتبر تمام برخورد خیلی قاطع و محکمی است، اینکه هیچ، عرض کردم غیر از آن روایتی که در کافی، جلد ۸، آدرسش دادم هست فقط آنجا هست که یک برخورد یک نوع تقیه‌آمیز ممکن است باشد که آن سندش هم معتبر نیست نمی‌توانیم به آن اعتماد کنیم. از آن طرف ابوحنیفه، حالا برخورد ابوحنیفه با امام صادق هم خوب است من یک مروری بکنم. ابوحنیفه در بعضی برخوردهایش خب خیلی برخوردهای خوبی دارد، مثلا این در فقیه، جلد ۲، صفحۀ ۵۱۹ مرحوم شیخ صدوق نقل می‌کند: «رُوِيَ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ النُّعْمَانِ بْنِ ثَابِتٍ أَنَّهُ قَالَ لَوْ لَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَا عَلِمَ النَّاسُ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ‌» این یک.

و احیانا وقتی کلام امام صادق را می‌شنود از قولش برمی‌گردد، دست می‌کشد از قولی که داشته. البته این که از قولش برمی‌گردد حالا یک روایتی معاویة بن عمار هست، می‌گوید یک داستانی را نقل می‌کند می‌گوید اوصت الیّ، این صحیح السند هم هست، بسند صحیح «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: أَوْصَتْ إِلَيَّ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِي بِثُلُثِ مَالِهَا وَ أَمَرَتْ أَنْ يُعْتَقَ وَ يُحَجَّ وَ يُتَصَدَّقَ فَلَمْ يَبْلُغْ ذَلِكَ»

گفته بوده که عتق انجام بشود، حج انجام بشود، صدقه انجام بشود. ولی این یک سومش ثلث مالش کفاف این سه تا کاری را که وصیت کرده نمی‌داده.

«فَسَأَلْتُ أَبَا حَنِيفَةَ عَنْهَا فَقَالَ تَجْعَلُ أَثْلَاثاً»

این وصیت را، یعنی آن ثلثی که به موصی بهش وصیت شده آن اثلاثا، «ثُلُثاً فِي الْعِتْقِ وَ ثُلُثاً فِي الْحَجِّ وَ ثُلُثاً فِي الصَّدَقَةِ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» و قصه را نقل کردند، امام فرمودند «ابْدَأْ بِالْحَجِّ فَإِنَّهُ فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُجْعَلُ مَا بَقِيَ طَائِفَةً فِي الْعِتْقِ وَ طَائِفَةً فِي الصَّدَقَةِ فَأَخْبَرْتُ أَبَا حَنِيفَةَ بِقَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَرَجَعَ عَنْ قَوْلِهِ وَ قَالَ بِقَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام.»

این نقلی هست که در کافی، جلد ۷، صفحۀ ۱۹، رقم ۱۴ شده.

ولی این نقل را در یک جای دیگر که نقل کرده مفصل‌تر نقل کرده این نحوۀ رجوعش را هم بیان کرده چجوری رجوع کرده. می‌گوید که این نقل دیگر صفحۀ ۶۳، رقم ۲۲ است مفصل‌تر است، یک کمی هم آن وصیت‌هایش فرق دارد، عتق و حج و صدقه یکی‌اش را در فی سبیل الله گفت، یکی‌اش چی گفت، آنهایش را حالا خیلی آنش مهم نیست. بعد در ذیل روایت هست می‌گوید وقتی رفتم از امام صادق مسئله را پرسیدم آمدم فتقدمتُ، آمدم یعنی از حج که برگشتم ظاهرا اینها آمدند کوفه «فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ»، آن مسجد کوفه «فَاسْتَقْبَلْتُ أَبَا حَنِيفَةَ وَ قُلْتُ لَهُ سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَنِ الَّذِي سَأَلْتُكَ عَنْهُ فَقَالَ لِيَ ابْدَأْ بِحَقِّ اللَّهِ أَوَّلًا فَإِنَّهُ فَرِيضَةٌ عَلَيْهَا» و این کلام امام صادق را برای ابوحنیفه نقل می‌کرد. می‌گوید: «فَوَ اللَّهِ مَا قَالَ لِي خَيْراً وَ لَا شَرّاً» هیچ، سکوت کرد و رفت. خب من رفتم در حلقۀ بحثی ابوحنیفه «وَ جِئْتُ إِلَى حَلْقَتِهِ وَ قَدْ طَرَحُوهَا» شاگردهای ابوحنیفه یک مسئلۀ جدید یاد گرفته بودند و طرح کردند، «وَ قَالُوا قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ ابْدَأْ بِالْحَجِّ فَإِنَّهُ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهَا» دیگر ابوحنیفه از قول خودش مطلب را نقل کرده. «قَالَ قُلْتُ هُوَ بِاللَّهِ كَانَ كَذَا وَ كَذَا» داستان را تعریف کردم «فَقَالُوا هُوَ أَخْبَرَنَا هَذَا.» نه بابا، ابوحنیفه این مطلب مال ابوحنیفه است و باور نکردند که داستان چه خبر است. خب اینجوری هست و حالا اینها برخوردهای به اصطلاح غیر مستقیمش است، ولی برخوردهای مستقیم را که می‌بینیم اوّلا یک چیزی من مجموع برخوردها دیدم یک مقداری ابوحنیفه فضول تشریف داشته، در بعضی جاها یک چیزهایی را بهش بگو به تو چه ربطی دارد، حالا اینها یک کمی احساس فضولی می‌کنم در بعضی از برخوردها و امثال اینها.

**شاگرد:** این برخوردها کجا بوده بیشتر مکه بوده؟

**استاد:** حالا می‌گویم. مثلا این که گفتم حالت فضولی دارد یکی این که می‌گوید که از محمد بن مسلم نقل شده، «دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ رَأَيْتُ ابْنَكَ مُوسَى ع يُصَلِّي وَ النَّاسُ يَمُرُّونَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَنْهَاهُمْ وَ فِيهِ مَا فِيهِ»

بین سنی‌ها خیلی مرسوم است، وقتی شما نماز می‌خوانید یکی که از جلویتان رد می‌شود می‌زنند کنار چی می‌کنند اصلا خیلی برایشان مهم هم هست این مطلب. می‌گوید فرزند را دیدم از این کارها نمی‌کرد افراد رد می‌شدند و اینها و، می‌گوید حضرت امام را، امام موسی، «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ادْعُوا لِي مُوسَى» به اصطلاح امام کاظم علیه السلام را خواندند و امام کاظم آمد و حضرت سؤال کرد ابوحنیفه یک همچین چیزی اعتراض می‌کند، حضرت فرمودند که خدا از این مردمی که رد می‌شوند به من نزدیک‌تر است، بنابیراین من اینها رابطۀ من و خدا را به هم نمی‌زنند، بنابراین، بعد می‌گوید امام علیه السلام «... ثُمَّ قَالَ يَا بُنَيَّ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مُودَعَ الْأَسْرَارِ.»

این روایت، یک روایت مفصلی هست که مفصلش در اختصاص آمده. اختصاص، صفحۀ ۱۸۹ آمده و اختصاص ۲، ۳ تا روایت جالب دارد، من دیگر فرصت نیست وارد آن تفصیلاتش بشوم. این که می‌گویم باز مثلا یک روایتی در کافی هست، جلد ۴، صفحۀ ۵۴۶، رقم ۳۰. می‌گوید ابوحنیفه می‌آید پیش امام صادق می‌گوید دیروز در عرفه دیدم که خیلی چَک چَک می‌کردی سر شتر خریدن، خیلی تعجب، مردم تعجب کردند، «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ وَ قَدْ قَالَ لَهُ أَبُو حَنِيفَةَ عَجِبَ النَّاسُ مِنْكَ أَمْسِ وَ أَنْتَ بِعَرَفَةَ تُمَاكِسُ بِبُدْنِكَ أَشَدَّ مِكَاساً يَكُونُ» تماکس یعنی چک چک کردن، خیلی سخت داشتی با فروشنده چک چک می‌کردی.

«قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ مَا لِلَّهِ مِنَ الرِّضَا أَنْ أُغْبَنَ فِي مَالِي»

گران می‌داد، خب من خلاصه خدا نمی‌خواهد که من در مالم ضرر کنم، مغبون واقع بشوم. این در روایات هست، از روایات استفاده می‌شود اگر فروشنده منصفانه قیمت می‌گذارد چک چک نکنید بخرید، ولی اگر این ازش استفاده می‌شود فروشنده گران می‌خواسته بگوید حضرت چک چک می‌کرده که قیمت را عادلانه بخواهد بگیرد.

«قَالَ فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ لَا وَ اللَّهِ مَا لِلَّهِ فِي هَذَا مِنَ الرِّضَا قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ»

این ذیلش برای من مهم است. «وَ مَا نَجِيئُكَ بِشَيْ‌ءٍ إِلَّا جِئْتَنَا بِمَا لَا مَخْرَجَ لَنَا مِنْهُ.»

هیچ خلاصه اعتراضی بهت نمی‌کنیم، ما نجیئک بشیءٍ، گیری بهت نمی‌دهیم مگر این که یک جوابی می‌دهد که ما را ضایع می‌کنی. «مَا نَجِيئُكَ بِشَيْ‌ءٍ إِلَّا جِئْتَنَا بِمَا لَا مَخْرَجَ لَنَا مِنْهُ.» خب این هم این شکلی، اینجوری بوده که برخوردهایی.

حالا بعضی جاها یک برخوردهایی دارد که خیلی برخوردهای زننده‌ای هست، خیلی زننده است، مثلا در محاسن، جلد ۲، صفحۀ ۳۰۴، رقم ۱۴، این روایت صحیح السند هم هست، بسندٍ صحیح «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بِمِنًى إِذَا أَقْبَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى حِمَارٍ لَهُ فَاسْتَأْذَنَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا جَلَسَ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

می‌گوید آمدم با شما قیاس کنم و اینها، امام علیه السلام فرمودند «... لَيْسَ فِي دِينِ اللَّهِ قِيَاسٌ» قیاس چیز نیست و امثال اینها.

«وَ لَكِنْ أَسْأَلُكَ عَنْ حِمَارِكَ هَذَا فِيمَ أَمْرُهُ»

امام علیه السلام شروع کردند سؤال کردن که نمی‌دانم سفیدی که روی صورت حمارت هست این چی است و اینها و. ظاهرا امام علیه السلام می‌خواستند بهش حالی کنند که تو از اسرار خلقت آگاه نیستی، نمی‌دانی که مثلا همین الاغی که سوارش هستی این رنگ سفیدش چی است؟ رنگ سیاهش چی است؟ تو که خلاصه این حرف‌ها را بلد نیستی برای چی وارد مقولۀ قیاس و حکم الله و امثال اینها می‌شوی؟ این که وارد این مقول‌های می‌شوند ظاهرا اشاره به این هست که یک کسی می‌تواند در مورد حکم خدا صحبت کند که چیز بلد باشد، تو این چیزهای ساده را هم که بلد نیستی برای چی وارد آن مقولات می‌شوی؟ ابوحنیفه فهمیده بود که امام می‌خواهد به کجا برساند اینها. می‌گوید فقال ابوحنیفه، حالا ذیل دارد من.

«سُبْحَانَ اللَّهِ أَتَيْتُكَ أَسْأَلُكَ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ تَسْأَلُنِي عَنْ مَسَائِلِ الصِّبْيَانِ فَقَامَ وَ خَرَجَ»

سؤالات بچه‌گانه می‌کنی، و امثال اینها و می‌گوید بلند شد و رفت. یک قدری یعنی احساس می‌کنم اینکه تسألنی، بالأخره برخورد برخود بدی است، یعنی برخورد نامطلوبی است. البته حدس می‌زنم متوجه شده بوده که امام علیه السلام می‌خواهند به کجا بکشانند از همانجا نگذاشته امام علیه السلام حرف خودش را ادامه بدهد.

این برخوردهایی که امام صادق با ابوحنیفه داشتند و همچنین برخوردهایی که اصحاب امام صادق با ابوحنیفه داشتند، مناظرة ابوحنیفه با مؤمن الطاق، آن مناظرات را ببینید که خیلی، به هر حال با همدیگر سخت بحث می‌کردند و امثال اینها.

**شاگرد:** ؟؟؟ محمد بن مسلم تعریف ناصب می‌کنند حتی

**استاد:** بله. حالا آن روایت معتبر نبود سندا من عرض کنم خدمت شما، همان روایتی هست که معتبر نبود، کافی، جلد ۸ است، ناصب مال آنجاست. به خاطر همین من آن روایت را اصلا نفیا و اثباتا، مثلا مناظرۀ ابی حنیفه و مؤمن الطاق در کافی، جلد ۵، صفحۀ ۴۵۰، رقم ۸، و اختصاص صفحۀ ۱۰۹ اینجا هست.

اینجا من دعائم الاسلام می‌خواستم دعائم الاسلام را بیاورم یک تحلیلی دعائم الاسلام می‌کند، در کتابخانۀ مدرسه پیدایش نکردم ولی آدرسش را دارم، حالا. دعائم الاسلام، جلد ۱، صفحۀ ۹۵، این که گفتم یک قدری فضول است یکی از چیزهای دیگر فضولی هم این هست که حالا من این را می‌خوانم عمدتا من آن ذیلش را که قاضی ابوحنیفۀ مصری، مؤلف دعائم الاسلام هم خود آن هم لقبش ابوحنیفه است، این دارد می‌گوید: «وَ رُوِّينَا عَنْ بَعْضِ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ» یا روینا حالا هر جور تلفظش درست باشد.

«أَنَّهُ قَالَ أَتَى أَبُو حَنِيفَةَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَصاً فَقَالَ لَهُ أَبُو حَنِيفَةَ مَا هَذِهِ الْعَصَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا بَلَغَ بِكَ مِنَ السِّنِّ مَا كُنْتَ تَحْتَاجُ بِهِ إِلَيْهَا قَالَ أَجَلْ وَ لَكِنَّهَا عَصَا رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَبَرَّكَ بِهَا» عصای پیغمبر هستند به عنوان تبرّک من خلاصه می‌خواستم بهش تبرک بجویم.

یک عبارتی دارد، من این عبارت را، عبارت توهین آمیز می‌بینم، حالا عبارت را معنا بکنم. ابوحنیفه می‌گوید «قَالَ أَمَا إِنِّي لَوْ عَلِمْتَ ذَلِكَ وَ أَنَّهَا عَصَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله لَقُمْتُ وَ قَبَّلْتُهَا»

اگر من حرف تو را راست می‌دانستم، لو، لوی امتناعیه است، لو یعنی این که مطلب درست نیست. اگر من می‌دانستم که راست می‌گویی و این عصا رسول الله هست «لَقُمْتُ وَ قَبَّلْتُهَا»، نه این که لو یعنی اگر قبل از این می‌دانستم این سؤال را نمی‌کردم، لقمت، و این من عبارت را اینجوری معنا می‌کنم. و روی همین جهت امام علیه السلام فرمودند: «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ حَسَرَ عَنْ ذِرَاعِهِ» گفتند شما می‌گویید که اگر می‌دانستم که این عصا عصای پیغمبر هست بلند می‌شدم که می‌بوسیدم، حضرت دستشان را زدند بالا «وَ قَالَ وَ اللَّهِ يَا نُعْمَانُ لَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ هَذَا مِنْ شَعْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله وَ مِنْ بَشَرِهِ فَمَا قَبَّلْتَهُ»

بازی داری در می‌آوری، اگر می‌دانستم اگر بحث چیز هست، خب حالا حرف من را قبول نداری، این که من فرزند پیغمبر هستم این که دیگر قبول داری، امثال اینها. این را که دیگر می‌دانی که «أَنَّ هَذَا مِنْ شَعْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله» آن را نمی‌دانی، ولی این را که می‌دانی، می‌گوید ابوحنیفه دیگر دید خیلی رو دست خورده، بلند شد دست حضرت را ببوسد، «فَتَطَاوَلَ أَبُو حَنِيفَةَ لِيُقَبِّلَ يَدَهُ» حضرت دست را کشید و رفت و بهش اعتنا نکرد و داخل منزل شد. خب این به اصطلاح مطلب. قاضی نعمان در ادامه یک مطلبی را دارد، می‌گوید: «و لو تقصينا مثل هذا لطال»

بعد نکته‌ای را می‌گوید، می‌گوید که «و إنما كان أبو عبد الله جعفر بن محمد ص و أصحابه ينكرون على أبي حنيفة و أصحابه من أهل العراق لقربهم من التشيع لأنهم أخذوا عن أصحاب علي ص لما كانوا بالعراق فكانوا يرجون رجوعهم إلى الحق. فأما مالك و أصحابه فقد علموا ما هم عليه و ما يعتقدونه و كان مالك له ناحية من السلطان فلم يكونوا يعارضونهم و كان مالك قد سمع من أبي عبد الله جعفر بن محمد ص لكونه معه في المدينة فأسمعه و لم يكسر عليه شيئا لما أعرض عنه»

می‌گوید که خلاصه نسبت به ابوحنیفه امید داشتم که اینها مثلا به حق مراجعه کنند به خاطر همین انکار می‌کردند، ولی به مالک امام علیه السلام برگشت نداشتند به دلیل این که خب «كان مالك له ناحية من السلطان» این بحث مالکش به نظرم نیازمند یک مقدار تأمل هست که آیا واقعا همینجور بوده، این همینجور نبوده؟ ولی من چیزی که از مجموع برخوردها استفاده کردم این که امام علیه السلام امید برگشت اینها داشته، این حرف‌ها نیست، بله این مطلب هست که ابوحنیفه جایگاه حکومتی نداشته، امام علیه السلام ازش نمی‌ترسیدند و این است که امام علیه السلام هیچ مثلا آن تعبیر شبیه آن اما قول ابن ابی لیلیٰ فلا استطیع رده در مورد ابوحنیفه من ندیدم، جایی که امام علیه السلام، عرض کردم فقط همان یک جای کافی جلد ۸ هست که ازش سندش معتبر نیست، که امام علیه السلام به خاطر ابوحنیفه یک کلام تقیه‌آمیز آنجا بیان کردند. منهای آن هیچ جایی امام علیه السلام نسبت به ابوحنیفه از موضع خوف و ترس برخورد نکردند، خیلی قاطع، خیلی محکم، خیلی اتق الله فلان این تعبیرات، فکر نمی‌کنم این تحلیلی که ایشان مطرح می‌کند که نمی‌دانم اینها نزدیک به تشیع بودند و از این حرف‌ها. البته اصل مطلبش درست است، یک نکته‌ای را من به شما بگویم، فقه حنفی نزدیک‌ترین فقه به فقه امامی است، با وجودی که مثلا شافعی از جهت ابراز علاقه به اهل بیت و به چیزها از همه ابراز علاقه بیشتر می‌کند ولی فقه‌اش شاید دورترین فقه به شیعه باشد، ابوحنیفه فقه‌اش به فقه حنفی‌ها به شیعه نزدیک‌ترین فقه هست، این هست، این را من از حاج آقا شنیده بودم که فرموده بودند فقه ابوحنیفه به تشیع نزدیک است، بقربهم من التشیع که می‌گوید درست است، این یعنی از جهت فتواها و دیدگاه‌هایشان، ولی این که امام علیه السلام امید داشته باشند که اینها برگردند، این حرف‌ها نبوده اینها

**شاگرد:** گزارشی هم هست در کنز الفوائد است که ابوحنیفه با امام صادق علیه السلام هم غذا می‌شوند بعد امام صادق علیه السلام عرض می‌کنند به خدا که اللهم هذا من کلام رسولک، ابوحنیفه می‌گوید اشتکتبا، حضرت دو تا آیه از قرآن می‌خوانند سورۀ توبه بعد ابوحنیفه می‌گوید انگار من این دو تا آیه را تا حالا نشنیدم، حضرت می‌گویند نه تو شنیدی ولی تو از کسانی هستی که ؟؟؟ علی قلوبهم و یک آیه دیگر برایش تطبیق می‌کند، «أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها» را هم برش تطبیق می‌کند.

**استاد:** بله. عرض کنم خدمت شما. چون یک سری روایت‌های دیگر هم بود حالا من آن چیزهایش را خیلی فرصت نیست بعضی روایت‌های دیگر را بخوانم. این که حالا، این هم یادداشت کردم این هم، حالا الآن فرصت نیست من بعضی چیزها را بگذارید بخوانم، این بعضی‌هایش فردا اینهایش را، من تصور می‌کنم که امام صادق علیه السلام و ابوحنیفه اینها نه ابوحنیفه خیلی حرمت، جا به جا داشته، یعنی در بعضی جاها حرمت نگه می‌داشته، در بعضی جاها حرمت نگه نمی‌داشته، همه جورش بوده، یک، نمی‌شود یک برخورد واحد، برخورد ابوحنیفه با امام صادق علیه السلام را برخورد واحد دانست. ولی امام صادق علیه السلام چون ابوحنیفه ولو در میان مردم خیلی نفوذ داشته آن که مهم هست این نفوذ مردمی نیست، این که می‌خواهم تکه کنم این است، تقیۀ امام علیه السلام از ابوحنیفه نبوده، البته ممکن است، حالا این را فردا ان شاء الله مطلبش را تکمیل می‌کنم. یک نکته هم اینجا اشاره بکنم، یک برخورد، برخورد امام صادق هست، یک برخورد برخورد سائر ائمه هست، برخورد سائر ائمه با ابوحنیفه به مراتب شدیدتر از برخورد امام صادق است، خیلی برخوردها تند است، برخوردهای حالا من فردا آن برخوردها را هم می‌گویم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان